**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۲۶/۱/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(ترجیح به اهمیت)**

**طرق اثبات اهمیت یک واجب**

بحث در مورد نحوه شناخت واجب اهم از واجب مهم بود طرق معرفت اهمیت خب یک سری طرق را ذکر کردیم یکی از طرق بحث تنصیص روایات بود حالا من در بحث آینده مثالهایی را در مورد این تنصیص به اهمیت ذکر خواهم کرد در ضمن روایات الان یک روایت را می‌خواهم فقط ذکر کنم آن روایتی هست که در بحث تقیه هست می‌گوید: «إنما جعلت التقیة» بگذارید عین لفظش را از چیز بخوانم «إنما جعلت التقیة لیحقن بها الدم فإذا بلغ الدم فلیس تقیة» خب حالا استفاده می‌شود که حفظ نفس بالاترین واجبات هست که به خاطر حفظ نفس سایر واجبات کنار گذاشته البته خب این چیزی هست که نیازی به تصریح هم نداشت ولی به هر حال واضح هست که حفظ نفس در شریعت مقدسه بسیار مهم بود آدرس این را هم عرض کنم در محاسن جلد 1 ص259 حدیث 610 و کافی جلد 2 صفحه 220 حدیث16 «فإذا بلغ الدم فلیس تقیة» پرسش: یعنی اگر قرار است خون مثلاً آن شخص ریخته بشود دیگر نباید تقیه کند؟ ... پاسخ: یعنی اگر شما به خاطر فرض کنید مأمور می‌شوید که یک کسی را بکشید آنجا دیگر حق ندارید به خاطر اجبار و زوری که شما را مجبور می‌کنند شخصی را بکشید شما به خاطر تقیه می‌توانید دروغ بگوید به خاطر تقیه حتی می‌توانید احیاناً به مؤمن ضرری وارد کنید ولی ضرر وقتی ضرر جانی شد بحث دم مطرح شد دیگر تقیه جا ندارد پرسش:... خونش ریخته می‌شود یعنی چه تقیه کنید چه تقیه نکند خونش ریخته می‌شود و این فرض ... پاسخ: حالا بحث این هست شما نمی‌‌توانید برای حفظ نفس خودتان به دیگری ضرر جانی وارد کنید دم او را بریزید خون او را بریزید پرسش: یعنی موجب قتل نشوید ... پاسخ: بله یا حتی بکشید یا موجبات قتل او را آن خیلی فرق ندارد یا مستقیماً قاتل باشید یا سبب قتل را فراهم کنید. خب یک سری اموری هست

که ممکن است به ذهن انسان برسد که اینها جزء طرق شناخت اهمیت است یکی اینکه اگر یک واجبی ثوابش بیشتر از واجب دیگر باشد این بالاتر بودن ثواب نشانگر این هست که یک شیء واجب، یعنی اهمیتش بیشتر هست یکی اینکه عقاب یکی بیشتر باشد عقابی که برایش تعیین شده بیشتر باشد این هم یکی، یکی اینکه مجازات دنیوی که بر یکی‌شان تعیین شده باشد بیشتر باشد پرسش:... پاسخ: نه تنصیص که گذشت. چیزهای مستقل...

یکی اینکه مجازاتی که بر یکی تعیین شده بیشتر باشد این هم یکی حالا اینها را می‌گویم یک سری اشکالات مشترک دارد روی اشکالاتش می‌خواهیم بحث کنیم یکی اینکه اعم مجازات آن آثار سختی‌آوری که نسبت به یکی هست بیشتر باشد مجازات جنبه کیفری دارد به علت گناهی که طرف مرتکب شده ولی اگر نه بحث مجازات دیه‌ای که بر یکی تعیین شده بالاتر از دیه دیگری باشد دیه به مجازات ربطی ندارد این بالاتر باشد این را بگوییم اهمیتش بیشتر است این طور مسائل خب در نجاسات بعضی نجاسات مزیلش آب مثلاً یکی هست مثل کلب که مزیلش نیاز به خاک‌مال کردن و امثال اینها دارد بعضی‌هایش نه مزیلش به ... نیاز ندارد بگوییم آنکه در مورد نجاسات اگر مزیلش بیشتر باشد مزیلش سنگین‌تر باشد حالا چه کمّاً سنگین‌تر باشد مثل بول نسبت به سایر نجاسات که در آن تعدد معتبر است یا مثلاً جرز که هفت بار باید موش صحرایی یا قتل موش صحرایی است چی هست ظاهراً میته موش صحرایی است که هفت بار باید شسته بشود یا از جهت تعدد،‌تعدد بیشتری داشته باشد یا از جهت کیفیت یکی مثل کلب که تأفیر در آن هست یکی تأفیر ندارد بگوییم آنکه تأفیر دارد نشانگر این هست که نجاستش نجاست بیشتری هست مثلاً حالا خاصیتش این هست که مثلاً در نماز اگر امر دائر باشد که یکی از این نجاسات را برطرف کنیم یک نجاست کلبیه وجود دارد یک نجاست غیر کلبیه وجود دارد یک آب هم داریم اصل نجاست حالا بحث سر بر طرف کردن نجاست حکمیه‌اش نیست عین نجاست را می‌خواهیم برطرف کنیم بگوییم که با این آب آن نجاست کلبیه را برطرف کنیم و آب یا غیر آب، یک الکلی داریم با این الکل می‌توانیم یکی از این دوتا نجاست را برطرف کنیم عینش را

بگوییم آنکه نجاستش نیاز به تأفیر دارد اولی به برطرف کردن است او را باید برطرف کنیم پرسش:... پاسخ: آن منهای نجاست حکمیه با آن کار نداریم فرض این را باید بکنیم که مثلاً نجاست حکمیه امکان‌پذیر نیست پرسش:... پاسخ: حالا چیزهایش را نمی‌خواهم بحث کنیم می‌خواهم بگویم اگر یک چنین چیزی وجود داشت فرض کنید که یک ظرفی هست من الان می‌خواهم بخورم از ظرف مجبورم از یک ظرف بخورم یک ظرف هم بیشتر ندارم دوتا کاسه آب هست یک کاسه‌ای هست که از آن سگ خورده یک کاسه‌ای هست که در آن مثلاً بول ریخته این کدام مقدم است اینطور مثلهایی که می‌شود برای آن در نظر گرفت و این هم به عنوان یکی از چیزها ما در نظر بگیریم ولی خب یک سری روایاتی هست که این روایات ممکن است مانع از این استنتاجات باید ببینیم با این روایات آیا باز هم ما می‌توانیم این اموری را که عرض کردیم به عنوان امور طرق معرفت اهمیت تلقی کنیم یا نه. یک روایت معروفی هست روایت ابان بن تغلب من حالا روایتش را بخوانم «عن أبان بن تغلب، قال: قلت لأبی عبدالله (علیه السلام): ما تقول فی رجل» روایت هم صحیحه هست «قال: قلت لأبی عبدالله (علیه السلام): ما تقول فی رجل قطع اصبعا من أصابع المرأة، کم فیها؟ قال: عشرة من الابل، قلت: قطع اثنتین؟ قال: عشرون، قلت: قطع ثلاثا؟ قال: ثلاثون، قلت: قطع أربعا؟ قال: عشرون» سؤال‌می‌کند که اگر مردی سه انگشت دست زنی را قطع کند دیه‌اش چقدر است؟ حضرت می‌فرمایند که سی شتر. گفت: چهارتا انگشت را قطع کند چقدر‌دیه‌اش است؟ می‌گوید: بیست شتر. « قلت: سبحان الله یقطع ثلاثا فیکون علیه ثلاثون، ویقطع أربعا فیکون علیه عشرون؟! إن هذا کان یبلغنا و نحن بالعراق فنبرأ ممن قاله و نقول: الذی جاء به شیطان، فقال: مهلا یا أبان هذا حکم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم)، إن المرأة تقابل الرجل إلی ثلث الدیة، فاذا بلغت الثلث رجعت إلی النصف» قانون دیه این هست که تا یک سوم دیه زن و مرد یکسانند در دیات جراحات تا یک سوم دیه زن و مرد یکسان است از یک سوم که گذشت دیه زن نصف دیه مرد می‌شود چون ده انگشت دیه کامل هست سه انگشت از یک سوم کمتر است قطع سه انگشت سی شتر و قطع چهار انگشت از زن بیست شتر

دیه است « یا أبان انک أخذتنی بالقیاس، والسنة إذا قیست محق الدین» این روایت است این روایت پرسش:... پاسخ: « انک أخذتنی بالقیاس».

این روایت در محاسن برقی وارد شده یک قطعه‌ای اضافه هم دارد و یک قدری تعبیرش هم فرق دارد همان سند هم هست یعنی « عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبان بن تغلب» نقل می‌کند «صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن أبان بن تغلب»‌این مقدارش سندش یکی است تیکه آخرش این هست آن حالا نمی‌دانم «نحن بالعرق و ...» اینها را ندارد ولی اصل مضمون را دارد امام (علیه السلام) می‌فرمایند «نعم إن المرأة إذا بلغت الثلث من دیة الرجل سفلت المرأة و ارتفع الرجل إن السنة لا تقاس ألا تری أنها تؤمر بقضاء صومها و لا تؤمر بقضاء صلاتها» خلاصه که از آن استفاده می‌شود صلاة اهمیتش بیشتر است این هم یکی از مثالهایی است که در آن بحثی که عرض کردیم تنصیص اینجا خب کالتصریح هست که صلاة اهمیتش از صوم بیشتر است یکی از چیزهایی که ممکن است این هم یادم رفت بگویم ممکن است که به عنوان راههای شناخت اهمیت تلقی بشود اینکه قضاء بر یک واجبی واجب کرده باشند یا نکرده باشند بگوییم ایجاب قضاء نشانگر اهمیت است عدم ایجاب قضاء نشانه این هست که در آن مرتبه‌ای از اهمیت قرار ندارد خب این روایت این را نقل می‌کند بعد می‌گوید « یا أبان حدثتنی بالقیاس» آنجا «أخذتنی» بود اینجا «حدثتنی» است حالا اینها نقل به معنا باید باشد نقل به لفظ هم یکی‌شان تحریف دیگری «أخذتنی » یا «حدثتنی» است از نظر لفظ به هم شبیه نیستند ولی احتمالاً نقل به معنا باشد «حدثتنی بالقیاس و إن السنة إذا قیست محق الدین» خب این یک روایت، یک روایت دیگر روایت مفصلی است که روایت جالبی هم هست آن مفصل را حالا بعد می‌خوانم ولی اول یک روایت دیگرش را بخوانم آن هم در همین بابهاست یک روایتی هست که ابن شبرمه می‌گوید « دخلت انا و أبو حنیفة علی جعفر بن محمد (علیهما السلام)، فقال (علیه السلام) لأبی حنیفة: اتق الله، و لا تقس الدین برأیک، فإن أول من قاس إبلیس» بعد روایت شروع می‌کند توضیح دادن «ثم قال جعفر (علیه السلام) ویحک أیهما أعظم؟ قتل النفس، أو الزنا؟ قال: قتل النفس» این هم یکی از مثالهای برای

همان بحث تنصیص بر اعظمیت «قال: فان الله عزّ وجلّ قد قبل فی قتل النفس شاهدین» این یک مورد دیگری بود که باز هم مرتب اینها را قبلاً تنظیم کرده بودم ولی موقع گفتن فراموش کردم یکی از چیزهایی که ممکن است به عنوان شاهد برای اهمیت تلقی بشود این هست که ممکن است آن چیزی که طرق اثباتش سنگین‌تر باشد ما می‌گوییم مثلاً اهمیتش بیشتر هست و این طوری، در این روایت می‌گوید «ثم قال جعفر (علیه السلام) ویحک أیهما أعظم؟ قتل النفس، أو الزنا؟ قال: قتل النفس قال: فان الله عزّ وجلّ قد قبل فی قتل النفس شاهدین» قتل نفسی که مهمتر هست دوتا با دوتا شاهد اثبات می‌شود این طوری نیست که حالا که مهمتر است طرق اثبات سنگین‌تری داشته باشد «ولم یقبل فی الزنا إلا أربعة، ثم أیهما أعظم؟ الصلاة؟، أم الصوم؟ قال: الصلاة، قال: فما بال الحائض تقضی الصیام، ولا تقضی الصلاة؟ فکیف یقوم لک القیاس؟ فاتق الله، و لا تقس» این هم این روایت،‌یک روایت دیگری هست که در مورد دخول امام صادق (علیه السلام) است که خیلی روایت قشنگی است حالا من تیکه‌های از این روایت را می‌خوانم روایت شیرینی است حالا ما بحث سندی نمی‌خواهیم بکنیم خیلی از این روایتها از نظر سندی سند معتبری ندارند پرسش:... پاسخ: این روایت واژه‌ای که می‌خواهید برای چیز کردن صحفی،‌جعفر بن محمد صحفی این تعبیر عرض کنم خدمت شما می‌گوید «عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال: کنت عند أبی عبدالله (علیه السلام) إذ دخل علیه غلام من کندة فاستفتاه فی مسألة، فافتاه فیها، فعرفت الغلام و المسألة فقدمت الکوفة، فدخلت علی أبی حنیفة فاذا ذاک الغلام بعینه یستفتیه فی تلک المسألة بعینها»‌یک عده افرادی بودند که از اشخاص مختلف سؤال می‌کردند این طور نبود که به امام یک اعتقاد امامتی داشته باشند از افراد مختلف سؤال می‌کردند « فافتاه فیها بخلاف ما أفتاه أبوعبدالله (علیه السلام) فقمت الیه فقلت ویلک یا أبا حنیفة انی کنت العام حاجا فاتیت أبا عبدالله (علیه السلام) مسلما علیه فوجدت هذا الغلام یستفتیه فی هذه المسألة بعینها فافتاه بخلاف ما أفتیته، فقال و ما یعلم جعفر بن محمد أنا أعلم منه، أنا لقیت الرجال و سمعت من أفواههم، و جعفرابن محمد صحفی»‌یعنی آنها از کتاب، من معلم دیده‌ام استاد دیده‌ام پرسش:... پاسخ: نه معلم

دیدم پرسش:... پاسخ: نه کتاب را گرفته از کتاب می‌خواند می‌گوید کتاب که ارزش ندارد این مثل اینکه الان می‌گویند نواری می‌گویند فلانی استاد دیده فلانی نواری است با نوار می‌گویند آیت الله نواری است ... آیت الله انواری می‌گفت.

«أخذ العلم من الکتب! فقلت فی نفسی والله لاحجن و لو حبوا قال فکنت فی طلب حجة» حجة یعنی یکدانه دنبال این بودم که نیابت گیر بیاورم هزینه حج پیدا کنم بتوانم حج بروم « فکنت فی طلب حجة فجاءتنی حجة» یعنی نیابت پیدا کردیم « فحججت» حالا یا نیابت یا بعضی اشخاص بودند که کسانی را حج بذل می‌کردند افرادی می‌فرستادند برای حج و اینها حالا اینها عمدتاً بحث نیابت است « فحججت، فاتیت أبا عبدالله (علیه السلام) فحکیت له الکلام فضحک ثم قال: أما فی قوله انی رجل صحفی فقد صدق قرأت صحف آبائی ابراهیم و موسی» یکی از نکاتی که در بعضی از روایات وجود ائمه (علیهم السلام) گاهی اوقات بعضی تعبیراتی که جنبه بد داشته سعی می‌کردند یک نگاه دیگر به آن بکنند فرض کنید تعبیر رافضی،‌رافضی اینها به عنوان فحش به شیعه تلقی می‌شود یعنی کأن کسی از دین خارج شده از جماعت مسلمین خارج شده ائمه (علیهم السلام) می‌گفتند رافضی بودند رفض الکفر،‌رفض الشرک، رفض امثال اینها و اینطور تعبیرات را سعی می‌کردند آن بار، حتی گاهی اوقات بعضی تعبیرات را از آن ساختار اولیه خودش خارج می‌کردند رنگ دینی به آن می‌دادند مثلاً در بعضی روایات وارد شده می‌گوید که ساختار قبیلگی که حاکم بوده در آن دوران باعث می‌شده عربها برای خودشان یک شأنی قائل باشند تعصباتی وجود داشت تعصباتی که هنوز هم متأسفانه موجود هست در روایت می‌گوید « إن الله عزوجل یعذب ستة بستة إن الله عزوجل یعذب ستة بستة» یکی «العرب بالعصبیة» تعصباتی که وجود دارد و خود بزرگ بینی که وجود دارد ائمه (علیهم السلام) سعی می‌کردند این خود بزرگ بینی‌ها و این چیزها را که براساس جنبه‌های نژادی و قبیلگی هست فرهنگش را عوض کنند می‌گوید «نحن العرب و شیعتنا الموالی و سائر الناس العلج» اینها مفاهیم بوده اصلش عرب، عرب یعنی آن کسی که اصالة عرب است موالی یعنی موالی عرب اعضای پیوندی عرب اشخاص دیگری که به عربها

اتصال پیدا نکرده بودند علج‌اند یعنی آدمهای بی‌سروپا کأن این تصویری بوده در جامعه آن موقع بوده ائمه (علیهم السلام) می‌آمدند از همین واژه‌ها و از همین چیزها استفاده می‌کردند ولی مسیرش را عوض می‌کردند مفاهیم را تغییر می‌دادند می‌گفتند عرب یعنی ائمه (علیهم السلام) موالی یعنی شیعه‌ها علج هم یعنی بقیه مردم این اصطلاحات را سعی می‌کردند عوض بکنند تا آن بار ارزشی که در جامعه اینها پیدا کرده بود از همان بار استفاده کنند برای هدایت حالا بحث صحفی همین است امام (علیه السلام) از همان واژه صحفی استفاده می‌کند می‌گوید بله ولی « صحف آبائی ابراهیم و موسی فقلت له: و من له بمثل تلک الصحف؟» می‌گوید « قال: فما لبثت أن طرق الباب طارق و کان عنده جماعة من أصحابه فقال للغلام أنظر من ذا؟» کی هست که در می‌زند « فرجع الغلام فقال: أبو حنیفة، قال: أدخله فدخل فسلم علی أبی عبد اللّه (علیه السلام) فردّ (علیه السلام). ثمّ قال أصلحک اللّه أ تأذن لی فی القعود؟ فأقبل علی أصحابه یحدّثهم و لم یلتفت إلیه ثم قال: الثانیة و الثالثة»‌سه بار اجازه گرفت امام (علیه السلام) اعتنا نکرد « فلم یلتفت إلیه فجلس أبو حنیفة من غیر إذنه، فلمّا علم إنّه قد جلس التفت إلیه، فقال: أین أبو حنیفة؟»‌البته روایت از نظر سندی ضعف سند دارد ولی من حالا در مورد ضعف سندی‌اش کاری ندارم « فلمّا علم إنّه قد جلس التفت إلیه، فقال: أین أبو حنیفة؟ قیل: هو ذا أصلحک اللّه. فقال: أنت فقیه أهل العراق؟ قال: نعم. قال: فبما تفتیهم؟ قال: بکتاب اللّه و سنّة نبیه (صلی الله علیه و آله و سلّم) قال: یا أبا حنیفة تعرف کتاب اللّه حق معرفته و تعرف الناسخ و المنسوخ؟ قال: نعم. قال: یا أبا حنیفة و لقد ادّعیت علما، ویلک ما جعل اللّه ذلک إلّا عند أهل الکتاب الّذین أنزل علیهم، ویلک و لا هو إلّا عند الخاصّ من ذریة نبینا (صلی الله علیه و آله و سلّم)، و ما ورثک اللّه من کتابه حرفا» بعد امام (علیه السلام) شروع می‌کنند آیات قرآن سؤال کردن و اینها آنها را کار ندارم بعد امام (علیه السلام) می‌گویند که خلاصه تو چکار می‌کنی گفت من قیاس می‌کنم و اینها امام (علیه السلام) نقض می‌کند «أول من قاس إبلیس»‌تا اینجا « فقال یا أبا حنیفة ایما أرجس البول أو الجنایة؟ فقال البول» می‌گوید بول از منی کأن ارجس هست حالا این چطور بوده در ذهنیت آن زمان

بول ارجس تلقی می‌شده من نمی‌دانم نکته‌اش چی بوده « فقال: فما بال الناس یغتسلون من الجنایة و لا یغتسلون من البول؟»‌مزیل جنابت سخت‌تر از مزیل بول هست با وجود اینکه بول ارجس هست. پرسش:... الان در جامعه غرب و اینها همین طور تصور کنند چون جزء خبائث بول را حساب می‌کنند ولی نسبت به منی چنین برداشتی ندارند پاسخ: به هر حال شاید چنین تصویری باشد من چیزش را کار ندارم. « فقال أبوحنیفة: أصلحک الله ان عندنا قوما بالکوفة یزعمون انک تأمرهم بالبراءة من فلان و فلان و فلان فقال: ویلک یا أبا حنیفة لم یکن هذا، معاذ الله فقال أصلحک الله: انما یعظمون الامر فیهما» یعنی نسبت به آن دوتای اول و دوم آن مسئله دیگر بالاتر از این خیلی مسئله « یعظمون الامر فیهما» پرسش:... برائت پاسخ: برائت و امثال اینها آنها یک جور دیگر است «قال: فما تأمرنی؟ قال: تکتب الیهم، قال: بما ذا؟ قال: تسألهم الکف عنهما، قال: لا یطیعونی» به حرفم گوش نمی‌کنند « قال: بلی اصلحک الله إذا کنت أنت الکاتب و انا الرسول أطاعونی» اگر تو بنویسی من هم که خیلی آدم مهمی هستم حرف من را گوش می‌کنند « أطاعونی، قال: یا ابا حنیفة ابیت إلا جهلا» فقط خواستیم به نادانی خلاصه « ابیت إلا جهلا کم بینی و بین الکوفة من الفراسخ؟»‌چقدر فاصله بین اینجا تا کوفه هست « قال أصلحک الله ما لا یحصی» خیلی زیاد است شمرده نمی‌شود «قال: کم بینی و بینک»‌بین من و تو فاصله چقدر هست؟ گفت «لا شیء قال: أنت دخلت علیّ فی منزلی فاستأذنت فی الجلوس ثلاث مرات فلم آذن لک فجلست بغیر إذنی خلافا علیّ کیف یطیعونی‏ أولئک و هم هناک و أنا هاهنا؟ قال: فقنع رأسه و خرج و هو یقول أعلم النّاس» حالا که می‌گفت من از او اعلم هستم گفت نه «ألم النّاس و لم نره عند عالم» شاید ادامه کلام ابی حنیفه باشد یعنی این مرتبه را عند عالمی ندیدیم بعد حالا ادامه روایت پرسش:... یعنی ... پیش هیچ عالمی ندیدیم پاسخ: ندیدیم می‌گوید با وجود اینکه پیش هیچ عالمی ندیدیم که چیز بکند با این حال اعلم الناس هست و امثال اینها خب پیدا بود حضرت به ابو حنیفه نمی‌گفت که من دستور می‌دهم که آنها چیز بکنند و امثال اینها امام (علیه السلام) در واقع به صورت خیلی ظریف خواستند قضیه را یک طور حل و فصل کنند از

این چیز پیچاندند حضرت خب این هم یک روایت پرسش: یک روایت هم هست که در بحث نکاح هست که نکاح را اولویت قرار می‌دهند سنی‌ها می‌گویند که در نکاح فضولی این را شیخ انصاری هم می‌آورد که نکاح فضولی به صحت نزدیک‌تر است تا ... اما سنی‌ها خلاف این را می‌گویند ... پاسخ: حالا آنها آن طرف قضیه‌اش است حالا آن هم بعد چیز می‌کنم.

خب شاید روایتهای دیگری باشد ولی به نظر می‌رسد که این روایات باعث نمی‌شود که ما از آن مطلبی که عرض کردیم حالا یک روایت دیگری هم عرض بکنم و آن روایت این هست که در بعضی آن را حالا پرسش:... ثواب زیارت امام رضا (علیه السلام) را این قدر زیاد گفتند که مثلاً از ثواب زیارت فرض کنید امیر المؤمنین (علیه السلام) هم بیشتر است پاسخ: خب حالا این روایت را ببیند « عن أبی عبدالله (علیه السلام): فی محرم أصاب صیدا قال: علیه الکفارة قلت: فإن أصاب آخر؟ قال: إذا أصاب آخر فلیس علیه کفارة، و هو ممن قال الله عزّ وجلّ: وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ » خب طبیعی است حتماً کسی که بار دوم می‌کشد از جهت عرفی هم این طوری هست که به اصطلاح بالاتر است شدیدتر است امثال اینها گناه بیشتری دارد بار اول خب یکبار یک نگاه حلال است گفته بوده برو کنار برو کنار می‌خواهم یک نگاه دوتا نشود حالا این بار اول را بالأخره یک نوع تخفیفهایی بالأخره در بار اول داده می‌شود ولی بار دوم، ولی اینجا این طور نیست می‌گوید « وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ » ممکن است بگوییم که مجرد اینکه دومی کفاره ندارد اولی کفاره دارد با وجود اینکه دومی قطعاً شدید‌تر هست و امثال اینها به تعبیر دیگر ما مجموع امور را باید در نظر بگیریم عذاب اخروی و عذاب دنیوی و امثال اینها و کفاره، کفاره خودش یک نوع تخفیفی نسبت به عذاب اخروی ایجاد می‌کنند ممکن است یک جایی کفاره‌اش کمتر باشد برای اینکه عذاب اخرویش بیشتر باشد خب بنابراین مجرد کم شدن کفاره دلیل بر این نیست که حتماً این گناهش کمتر هست این هم این روایت، خیلی هم روایت به این مضمون هست آن روایت نه خیلی حالا اصلش صحیحه حلبی هست که روایت ابن ابی عمیر عن

بعض اصحابه هم عین همین مضمون را نقل کرده که احتمال دارد که در اصل همین بوده ابن ابی عمیر فراموش کرده سندش را.

ولی به نظر می‌رسد که این روایات را نمی‌شود به آن شکلی که تصور می‌شود ناقض کامل آن قرائنی که عرض کردیم قرار داده بشود اولاً این روایتها یک معارضاتی دارد که از معارضاتش استفاده می‌شود که این طور نیست که قضیه چنین باشد یک حالا من بعضی معارضات این روایتها را بخوانم حالا بعضی‌هایش احتمال معارضه است همین بحث منی و بول را در روایات می‌خواهد تعلیل آورده که چرا با وجود اینکه منی قذارتش حالا آن روایتش برعکس است اصلاً آن یک مقدار من ... به چه تعبیری بود پرسش:... پاسخ: نه صبر کنید اجازه بدهید روایتش را همین الان دیدم حالا مطلبش را عرض بکنم بعد متنش را جلسه بعد عرض می‌کنم در بعضی روایات آمده ذکر می‌کند که نکته‌ای باعث شده در امثال بول شارع تخفیف قائل شده می‌گوید همان بول انجس هست الان پیدا کردم این روایت در عیون و علل الشرایع یک قسمتی هست همان روایت معروف فضل بن شاذان هست من یک تیکه‌اش را می‌خوانم می‌گوید « فان قال قائل: فلم أمروا بالغسل من الجنابة و لم یؤمروا بالغسل من الخلاء و هو انجس من الجنابة و اقذر؟» که خلاء اعم از بول و غائط است « قیل من أجل ان الجنابة من نفس الاءنسان و هو شئ یخرج من جمیع جسده و الخلاء لیس هو من نفس الإنسان إنما هو غذاء یدخل من باب و یخرج من باب» و امثال اینها این یک تعبیر پرسش:... پاسخ: حالا توضیح می‌دهم این روایت را که می‌خواستم پیدا کنم این نبود حالا بله حالا آنها بحثهایش را اجازه بدهید جلسه آینده صحبت می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»